

بازدرکِ مطمحِ زیبایی‌شناسی هنر و حدانی، و تطبیق با اشعار عرفانی-فلسفی حلاج

نسیم مقراضی^۱، غلامرضا طوسیان شاندیز^۲

^۱ کارشناسی ارشد رشته پژوهش هنر، دانشگاه پیام نور تهران شرق

^۲ عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه پیام نور تهران شرق

چکیده

زمینه این پژوهش یک تدقیق بین رشته‌ای میان زیبایی‌شناسی هنر و شعر است و ساختار هنر شعر که یک هنر وحدانی و معنوی پرکاربرد بین عارفان و فیلسوفان است را با غور در دیدگاه زیبایی‌شناختی وحدانی با عناصر کلیدی اندیشه‌گری (نگاه وحدت وجودی)، معناگرایی (نگاه زیبایی‌شناختی)، احساس و عاطفه (نگاهی عاشقانه)، بررسی می‌کند تا مسبب حالات ناب عاشقانه مبتنی بر حُسن و زیبایی و وحدانیت را یافته و تعالی و تکمیل این پژوهش را ممکن سازد تا از این انکشاف و افتتاح مسبوق بر مقصودِ حلاج، این عارف وارسته شویم. در حله بعد پژوهنده اهتمام دارد تا بتواند افکار، معنا و زیبایی‌نگاه وحدانی در آثار حلاج را روشن کند و آنرا از هذیان گُرگرفته ناشی از خودخداپنداری افتراق دهد و با بررسی و تحلیل وحدت وجود از منظر ملاصدرای شیرازی و دیگر فلاسفه و عرفا و تطبیق آن بر تفکر غنی حلاج، بازدرکِ مطمحِ وحدانی و اصالت مضامین واردات قلبیه‌ای که ناشی از درکی راستین از گُنه توحید، عبودیت و نهایت رقیّت و نگاه وحدانی است را دریابد؛ و در آخر با تطبیق مطمحِ زیبایی‌شناسی هنر وحدانی، آن اشعار عرفانی-فلسفی را مورد بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: حلاج، اشعار حلاج، زیبایی‌شناسی، وحدت وجود، الحاد، حلول

مقدمه

ابوالمغیث عبدالله بن احمد بن ابی طاهر مشهور به حسین بن منصور حلاج، کنیه: ابوالمغیث، صوفی، شاعرو عارف ایرانی قرن سوم هجری بود. او در ۲۴۴ هجری در بیضای فارس به دنیا آمد. دیوان اشعار نغز، عارفانه و سرشار از شوریدگی و شیدایی این شیخ شطّاح فارس که بالغ بر ۱۵۰ بیت ناب است، به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان حوزه عرفان و تصوف، آغازگر و مُبدع سبک و سیاق معرفت‌شناسی وجودی مبتنی بر پرده‌داری رازهای مکنون حضور حق و رموز حقیقی وحدت و یگانگی و دعوت به عبادتی عاشقانه برای وصل به عالم لاهوت بوده و هست. حلاج، شاعر «انالحق» را که از قلب و روانش می‌تراوید تا لحظات وصل و فنا بر زبان آورد، از سنگ‌پرانی‌های عوام، گل‌پرانی‌های شبلی و تهمت‌ها و سرزنش‌های نخبگان نهراسید... و گفت: شناخت معبود ازلی از راه استدلال و از طریق استدلالیان مؤثر نیست، باید از طریق تجلیات و مکاشفات عاشقانه وی را شناخت... و عصاره همه سروده‌هایش، راز و نیاز و سوز و گدازهایش انالحق بود. (تدین، عطاء الله (۱۳۸۷) جلوه‌های تصوف و عرفان در ایران و جهان. ص ۴۲۱)

حلاج با به دار آویخته شدنش، تکانه‌های بنیادی را در مبانی تصوف، پس از پایان قرن سوم هجری ایجاد کرد؛ به طوریکه مکاتب و سلسله و انجمن‌های متصوفه بر آن شدند تا بنا به پویش و خواست شکل گرفته، منشأ اندیشه حلاج را بررسی و از تعلیمات نو افلاطونی که پایه و اساس تفکرش بر مبحث وحدت وجود است بهره برند. بازدرکِ مطمحِ زیبایی‌شناسی شعر، به عنوان یک هنر وحدانی و بازتاب تاثیرات آن در اشعار حلاج و پی‌بردن به مقصود و تفسیر نغزگویی‌های بدیع او، در گرو تعمق و غور کردن در سه دیدگاه می‌باشد:

نخستین کنکاج، اندیشه‌گری است. یعنی بازخوانی تفکرات فلاسفه و عرفایی که نگاه وحدت وجودی را در وادی وحدانیت و توحید شرح می‌دهد و موجبات بازدرک هنر سُرایش شعر حلاج از نگاه وحدانی را فراهم می‌کند. شعرهایی که تأثیر قوی و انفعال شدیدی را در ادوار مختلف برانگیخته و با دست یازیدن بر معنای حقیقی و رسالت این هنر، مؤسس زبان و مقال عرفان و تفکری نوظهور در عصر خود شده و قلمرو فتوحات معنوی‌ای را آشکار ساخته که اکمل حضور و حصول است. مطمح دوم با پرداختن به مقوله معنا و مفهوم‌گرایی، نگاه زیبایی‌شناختی و مبادی زیبایی‌شناسی هنر، حُسن، شور و وصف عارفانه را مورد مباحثه قرار خواهد داد که ساحت عیان شده و مقام اعلی‌ عالمی متجلی از وحدت را در انفتاحی شگرف به نمود و جلوه گذاشته است. در این مقال نیز با رویکرد به اشعار حلاج، در حال هوای شعر و شاعری او گشت و جست کرده تا ببینیم آیا رسالت شعر به کمال، نگاه زیبایی‌شناسی وحدانی او را عیان نموده و به سرمنزل مقصود رسانده یا نه.

در پایان و در سومین مطمح، با پرداختن به حس و عاطفه نهفته نشأت گرفته از عشقی ناب و راستین، به بیان مفهوم نغز تعشق در نگاه فلاسفه و عرفا می‌پردازیم. عشقی الهی که گشاینده روزنه و دریچه‌ای رخشان در نظاره به آفاق پندار و خیال در حلاج بوده و تطبیق عالم وحدت، شور استحسان، عشق، حیرانی، سکر و فنا را بر جهانبینی شاعرانه و عرفانه او متجلی کرده.

ضرورت نگارش این مقاله بر این اصل صحه دارد که با واقف شدن بر دیدگاه زیبایی‌شناسانه‌ای که ماحصل اوج ادراک وحدت وجود و شهود در پندار حلاج بوده و موجبات خلق سیاقی عارفانه و شطحیاتی عاشقانه در هنر والای شعر و شاعری او شده است، باب رویکردی جدید که بدون پیشینه پژوهشی بوده باز شده و با تطبیق مطمح زیبایی‌شناسی یک هنر وحدانی، با شعر ناب عرفانی-فلسفی حلاج، در بازدرک و شناختی طریف، آثار ارزشمند او را مورد مطالعه قرار دهیم.

- بنا بر مقصود این تتبع، دست یافتن به پاسخ چنین پرسش‌هایی در نتیجه‌گیری بایسته می‌نماید:
- چگونه درک وحدانیت، دیدگاهی زیبایی‌شناسانه به عرفان و جهانبینی حلاج داده است؟
 - بیان معرفت حلاج از دریچه سرایش و شاعری، تا چه حد مَعیّد وحدت در جهانبینی زیبایی‌شناسانه اوست؟
 - با تتبع در کتب مرقوم شده حلاج و آشکار ساختن عقایدش مبنی بر معیت حق در تمام احوال، عوامل مؤثر در خلق قالب شعر برای بیان چنین فلسفه و عقایدی چه بود؟
 - ویژگی زیبایی‌شناسانه اشعار حلاج از منظر وحدت وجود و تجلی در نگاه او و ردّ پای آن در اشعارش چه است؟
- امید است در این مقاله، با تتبع در هنر وحدانی که اهم آن شعر است، به جایگاه متعالی اشعار حلاج پی‌برده و با تحلیل دیدگاه زیبایی‌شناختی این هنر، و تطبیقش با اشعار او به تاثیر ژرف آن بر خلق زیبایی‌شناسانه مفهوم نگاهی وحدانی و فناي در حقّ نهفته در آثار این صوفی وارسته دست یازیم.
- این مقاله نظری است و در روند پژوهش از روش توصیفی _تحلیلی استفاده شده و ادبیات نظری و سوابق مسئله و موضوع تحقیق با مطالعه کتابخانه‌ای گردآوری و نگارش شده است.

پیشینه تحقیق

با در نظر گرفتن این مقوله که جهانبینی عرفانی و آراء حلاج همیشه مورد التفات پژوهشگران حوزه معرفت‌شناسی، ادبیات، زیبایی‌شناسی، هنر و... بوده و هست در اینجا برای معرفی سابقه تدقیق و بازجست آن تحقیقات و ضرورت نگارش مقاله نگارنده به خاطر خالی بودن این نوع بازدرک و همچنین قیاس محتوایی پژوهش‌هایی که به موضوع مقاله حاضر مرتبط هستند به مواردی چند اشاره می‌شود:

۱. ابراهیمی دینانی آرزو، یوسف پور محمد کاظم (۱۳۹۵) «زبان رمز در آثار حلاج»
در این مقاله مهم‌ترین شاخص اصلی اندیشه‌ها و باورهای عارف را تأمل در زبان می‌داند و حلاج را از رسته عرفایی دانسته است که رمزهای زبانی آثار و سخنان او، زبان وی را از زبان معمول متمایز می‌کند و پس از توضیح رمز و رابطه مستقیم آن با تجربه عرفانی و تبیین دیدگاه حلاج درباره زبان رمزی، رموز زبانی حلاج را در سه بخش حروف، کلمات و تصاویر، نقش رمز در زبان حلاج، ارتباط زبان رمزی حلاج با تجربه های روحانی او و نقش آن در شناخت تجربه ها و باورهای وی را بررسی کرده و تحلیل انواع رمز در سخنان او را ضروری دانسته.

۲. ایرانی نفیسه، جعفرپور میلاد (۱۳۹۵) «رویکرد هجویری به حلاج با تأمل در کشف»
این مقاله تأملی در تحلیل نگاه هجویری به حسین بن منصور حلاج بر پایه اشارات او در کشف المحجوب است. سابقه آشنایی هجویری با حلاج، رویکرد هجویری به آرای موافقان و مخالفان حلاج، ارتباط حلاج با مشایخ عصر خود و دلیل رانده شدن حلاج، انگیزه طرح حلاجی دیگر، حلاج و ملامتیه، رد احتمال اعتقاد حلاج به حلول، رد اتهام ساحری و اثبات کرامت حلاج و ناپذیرفتنی‌های حلاج مواردی هستند که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است.

۱. شاهمرادی امید، سعیدی مقدم محمد (۱۳۹۴) « بررسی تاثیرپذیری عین القضات همدانی از آرای مهم حسین بن منصور حلاج»

با در خاطر آوردن این مهم که منصور حلاج از عرفایی است که بر تصوف بعد خود چون شیخ احمد غزالی، عین القضات و... تأثیر بسزایی داشته است، در این مقاله به پاره‌ای از عقاید حلاج همچون دفاع از ابلیس، اتحاد عاشق و معشوق، ترک فرائض

دینی و... که از آراء مهم حلاج به شمار آمده، مورد تحقیق قرار گرفته است و به چگونگی تأثیرپذیری عین القضاة همدانی از این آراء پرداخته شده است.

۲. اعراجی فاطمه (۱۳۹۵) « بررسی وجوه اسطوره‌ای حسین بن منصور حلاج »

در این مقاله نویسنده معتقد است هنوز سیمای حلاج در بسیاری جهات در حاله‌ای از ابهام باقی مانده و شناخت حلاج را افسانه‌هایی که از سوی موافقان یا مخالفان او جعل شده است، دشوارتر می‌کند. از همین رو به این موضوع اشاره داشته که اسطوره یک روایت یا داستان است که بر اساس ترکیب عناصر ثابت یا متغیر یک بافت فرهنگی صورت گرفته است.

۳. مهرآوران محمود (۱۳۸۶) « اندیشه‌های حلاج در منطق الطیر عطار »

در این مقاله نویسنده با توجه به اینکه بسیاری از عارفان و شاعران از اندیشه‌های حلاج تأثیر پذیرفته‌اند، عطار نیشابوری را انتخاب کرده تا از مباحث این شاعر عارف که توجه ویژه‌ای به حلاج دارد و در منطق الطیر، اندیشه‌های حلاج را به شیوه‌های گوناگون بازگو کرده است و مقاله حاضر را تدوین نموده و بخش‌هایی از تأثیرپذیری عطار از حلاج را با ارائه شواهد بررسی کند.

مبحث اصلی

الف) زیبایی‌شناسی هنر وحدانی (شعر)

بیشتر هستی‌پژوهان، با التفات به اینکه بازتاب زیبایی‌بینی و نگرشی برخوردار از رؤیت‌شان وجودی عالم ممکنات باعث خلق جنبه بیانگری و نمایش به هر گونه‌ای بالاخص شعر در تمام ادوار بشریت شده، آنرا در رده هنر هنرها به شمار می‌آورند و غایت واصل شدن به شناخت زیبایی‌شناسانه حقیقت دل و جان و تفکری عارفانه را تجلی همین باطن باطن‌ها در قالب سُرایش می‌دانند. برای به چنگ آوردن مفهوم یکتایی و وحدتی که در آثار هنرمندان موحد، زیبایی آفریده بایسته است اندیشه‌گری، معناگرایی و احساس و عاطفه نهفته در مبانی خلق آثار دارای الوهیت را بررسی کنیم.

الف-۱) اندیشه‌گری

تاکنون رویکردهای مختلفی در بحث وحدت وجود و تفکر در این مقال بیان شده است. با اینکه همگی از یک سرچشمه دیدگاه و اندیشه نشأت گرفته که مستلزم یکسان‌بودگی و نگرشی است، اما از شدت تعدد آراء و نظرات، وسعت آن همچون شاه‌رودهایی می‌نماید که پهنه دشت فکر را، همچون گونه‌گونی دیگر مباحث عرفانی و فلسفی متنوع و پر بار ساخته است.

اکنون برای دست یافتن به شاهراه اندیشه‌گری در وادی وحدت، التفات به رویکردهای کلی بحث وحدت وجود در کتاب مبانی عرفانی هنر و معماری نوشته دکتر حسن بلخاری قه‌بی، با فرض بر این معنا که جهان به نظر عقل ظاهر، متکثر و در نظر رؤیت باطن، واحد است، لازم می‌نماید:

رویکرد اول: وحدت وجود و وحدت موجود و یا به عبارتی دیگر، یکسان‌انگاری محض خدا و جهان که بدان وحدت وجود انفسی می‌گویند. در این رویکرد خدا و جهان کاملاً یکسان و همسان انگاشته می‌شوند و تمامی مظاهر متکثر طبیعت، همان خدا محسوب می‌شوند و وحدت وجود نه تنها به معنای یکسانی خدا و جهان است، به معنای همسانی نفس جزئی انسان با خدا نیز می‌باشد. (بلخاری قه‌بی، حسن. (۱۳۸۸) مبانی عرفانی هنر و معماری ص ۲۶)

رویکرد دوم: وحدت وجود و کثرت موجود یا یکسان انگاشتن خدا و جهان، لیک یکسانی در عین نایکسانی. یعنی از یک سو موجودات بنا به تجلی، مظاهر خدایند و از دیگر سو مانند او نیستند. (همان ص ۲۷)

این رویکرد با ابتدای بر سؤالاتی عمیق، یکسانی در عین نایکسانی را مطرح نمود، یعنی از سو معتقد گردید خدا با جهان وحدت ذاتی دارد و از دیگر سو به تباین و تمایز جهان از خدا و انسان رأی داد و این خود تناقضی دیگر بود و گر چه برخی متفکران معتقدند تناقض و ذکر شطحیات، ذاتی مباحث عرفانی است و از آن گریزی نیست... در رویکرد دوم وحدت به وجود و کثرت به موجود نسبت داده شده و صرف همین ایجاد تفاوت میان وجود و موجود بود که می توانست گریزگاهی برای آن تناقض منطقی باشد یا به عبارتی وحدت بالاصاله وجود و کثرت ماهیات (یا موجودات). (همان ص ۲۸)

رویکرد سوم: از یک سو مبتنی بر نظرات دو رویکرد فوق و از دیگر سو در پی پاسخ گفتن به سوالات و نقایص آن دو بود. این رویکرد از وجه مشترک دو رویکرد اول و دوم و نیز اعتقاد به کثرت موجود که خاص رویکرد دوم بود رویکردی تألیفی ساخت که نه تنها وجود و حضور کثرات را نفی نمی کرد، آنان را عاملی مقبل یا متباین با وحدت وجود، نیز نمی دانست. به این صورت ضمن اقرار به وجود کثرت در جهان، تباین وجود و ماهیت نیز رد می شد. ((بلخاری قهی، حسن. (۱۳۸۸) مبانی عرفانی هنر و معماری ص ۲۹).

در این نظریه « وجود مانند نور، حقیقتی تشکیکی و ذو مراتب است و لذا در عین وحدت، کثیر است و در عین کثرت، واحد.» (سید حسین امین. وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی، چاپ بعثت، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱)

در این نظر همه پدیده های عالم، مظاهر و مرایای حق وجود محسوب می شوند، بنابراین همه حقانند حتی بت. این دیدگاه خود آغاز تکفیر و تفسیق معتقدان به آن، توسط اهل شریعت و متدینان بود چنان که ابن تیمیه در کتاب *الرد علی المنطقیه قائلان* به وحدت وجود را اهل زندقه و الحاد نامید، زیرا به تباین بین خالق و مخلوق معتقد نیستند. (بلخاری قهی، حسن. (۱۳۸۸) مبانی عرفانی هنر و معماری ص ۳۱).

وحدت وجود، فلاسفه و عرفا

از دیدگاه وحدت وجودی فلوطین، زیبایی صرفاً تقارن نیست. زیرا او اموری اخلاقی را مثال می زند که زیبایند اما متقارن نیستند و کیفیاتی حسی چون رنگها و الحان که زیبایند اما فاقد تقارند... زیبایی، ادراک آن حضوری است که نفس در خود، همانند و خویشاوند خود را می بیند و این هنگامی است که به صورت مثالی و الهی اش واقف شود. (لطفی، محمدحسن. (۱۳۶۶) دوره آثار فلوطین، تاسوعات، ص ۱۷۲)

از دیدگاه شیخ اشراق نیز با اینکه صریحاً یک وحدت وجودی خوانده نمی شود (صرفاً به این دلیل که او به اصالت وجود معتقد نبود)، دستگاه فلسفی او به وحدتی اشاره دارد که آنرا «وحدت حقیقت» می خوانند. در این نظریه، این اعتقاد وجود دارد که «همه ظواهر محسوس و کثرات عالم وجود را حقیقتی واحد احاطه نموده است.» و منشأ کثرات نیز همین حقیقت واحد است. (مدرس مطلق، سید محمد علی، رساله در وحدت وجود، ص ۳۲)

عصاره نگاه ابن عربی در وادی وحدت وجود- که جامی آنرا قده قائلان به وحدت وجود می داند- بدین صورت است:

وجود دارای مراتبی است، اما این مراتب در وجود نیست. زیرا از دیدگاه او و شارحانش وجود، حق واحد است و بنا به وحدت، مراتب بردار نیست. لیکن در تجلی مراتبی وجود دارد که در مظاهر وجود جاری است. (بلخاری قهی، حسن. ۱۳۸۸) مبانی عرفانی هنر و معماری ص ۱۵۲).

و در پایان دیدگاه ملاصدرای شیرازی در مورد وحدت وجود را به مذاقه می‌نشینیم: اولین سخن پیرامون اندیشه‌های وجودی ملاصدرا تأکید بر این معناست که در اندیشه و فلسفه او بین وجود و موجود تفاوت وجود دارد... «وجودات چیزی نیستند جز شعاع‌ها و پرتوهای نو حقیقی و وجود قیومی-جلت کبریاء- جز آنکه برای هر وجودی صفاتی ذاتی و معانی عقلی‌ای هست که ماهیات نامیده می‌شوند». (همان ص ۱۹۷) با این تفاسیر، ناب‌ترین تعریف از وحدت وجود این است که آنچه که گوینده و متکلم در آیینۀ کثرات عالم خلق می‌کند ظهور اوست نه وجود او و حلول در آیینۀ و نه اتحاد با آیینۀ. این همان وحدت وجود در نظر و فناء فی الصوره است که سمت اشارات راقم سطور بر آن است.

وحدت وجود، حلاج

حق سبحانه در ازل خویش به نفس خویش واحد بود. هیچ چیز با وی نبود. بعد از آن اشخاص و صور و ارواح را پدید آورد. پس علم و معرفت پیدا کرد. پس خطاب بر ملک و مالک و مملوک نهاد. فعل و فاعل و مفعول را بشناخت. آنکه به خود نگاه کرد. در ازل خویش به نفس خویش. در همگی که ظاهر نبود. جمله بشناخت از علم و قدرت و عشق و حکمت و عظمت و جمال و جلال؛ و آن بدان موصوف است از رأفت و رحمت و قدس. و ارواح و سایر صفات صور در ذات او بود، از کمال با آنچه در آن بود از صفت عشق، و آن صورت بود در ذات که آن ذات بود. بنگریست - و آنچه‌ان بود به مثل که تو چیزی نیکو از وجود خود بینی و بدان خرم شوی - مدتی مدید که به حساب مقدار آن بدانند، ندانند و عاجز آیند، زیرا که اوقات ازلیت جز ازل ندادند. (الهی، بیژن (۱۳۵۴) ترجمه شعرهای حسین بن منصور حلاج، ص ۳۷)

اول قدم اندر توحید فنای تفریدست. من متفرق بودم، واحد شدم؛ قسمت مرا یکی کرد و توحید مرا رد کرد. جمله حجاب ببریدم، تا جز حجاب عظمت نماندو آنکه گفت که روح را بدل کن. گفتم نمی‌کنم. مرا رد کرد به خلق و مرا بدیشان فرستاد. روح من با تو بیامیخت؛ در دوری و نزدیکی، من توأم، عجب دارم از تو و از من: فنا کردی مرا از خویشتن به تو، نزدیک کردی مرا به خود، تا ظن بردم که من توأم و تو من. منم یا تویی؟ حاشا از اثبات دویی! هویت تو در لائیت ماست. گلی به گلی ملتبس است از وجهین. ذات تو از ذات ما کجاست چون تو را بینم؟ ذات من منفرد شد جایی که من نیستم. کجا طلب کنم آنچه پنهان کردم؟ در ناظر قلب یا در ناظر عین؟ میان ما انیت منازعت می‌کند؟ به انیت خویش که انیت ما بردار!... عارف در اوایل احوال نگاه کند، داند که ایمان نیاد الا بعد از آنکه کافر شود. (همان ص ۴۰)

در بررسی مبحث عقلایی جهانبینی توحیدی حلاج، واضح است که او عامل ایجاد حجاب ما بین بنده و رب را اسم می‌داند. چنانچه نامیدن تعینات خود موجبات تفریق و جدایی و کثرت‌مندی از واحد را موجب می‌شود. پس او از فنا و بی‌نام و نشانی می‌گوید تا به وحدت وجود بازگردد.

او در کلام خود با تقسیم مراتب وجود بر چهار سطح که منطبق بر چهار سفر ملاصدرا می‌باشد در اعلائی مرتبه به حدی از وحدت وجود و وجد می‌رسد که می‌گوید: به حق اشارت به حق کردم.

از لابلای کلام حلاج به وضوح می‌توان این چهار سطح از بُعد و قُرب به ساحت الهی را بدست آورد:

مرحله اول: آنچه خود را مدح کرد به نفس خویش.

مرحله دوم: آنچه به صفت خویش صفات خویش را ثنا گفت.

مرحله سوم: آنچه به اسم خویش اسماء خویش را ثنا گفت.

مرحله چهارم: به همه صفتی ذات خویش را و ثنای خویش را ثنا گفت.

الف-۲) معنا و مفهوم‌گرایی

حلاج برای بیان ادراک بدون پرده‌پوشی و مستوری عرفانی خود به خاطر شوری که در مضامین شاعرانه می‌تواند اوج نعت او را تجلی بخشد از قالب شعر بهره برده؛ زیرا کلام مخیل در این هیئت، تنها قالب کامل و منطبق بر عوالم نهفته معنای عارف به نظر می‌رسد و آستانی می‌شود بر فتوحات رازآلوده‌اش. رازی که آشکارا از مُقام و جایگاه حُسن و زیبایی زبانگری سخن می‌راند. به قول هیدگر «به زبان آمدن، هنر را در گوهر خود تبدیل به شعر می‌کند» (احمدی، بابک، ۱۳۷۴). حقیقت و زیبایی.

زیبایی‌شناسی، فلاسفه، عرفا

شعر شاعران را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف مورد تفسیر قرار داد. شیوه‌ای می‌تواند با نقد ادبی آنرا مورد بررسی قرار دهد و روشی دیگر با تطبیق بر مبانی فلسفه و حکمت. گاهی هم با طُرق عرفان و تصوف و در پاره‌ای موارد به لحاظ آنچه شعر در رسته یک هنر والا و متعالی ارزیابی می‌شود و هر اثر هنری در بنیان خود زیبا و هویدا کننده جنبه روحانی نشأت یافته از وحدت با عناصر دیداری و تفکر است، بسیار شایسته است که آنرا از دیدگاه هنری حقیقت وحدانی که به کُنه یکتایی وجود و ذاتی اصیل اشارت می‌برد بررسی کنیم و از شالوده‌های توصیفی موجود در هنر و مسائل زیبایی‌شناختی حاصل مشاهده یگانگی بهره ببریم.

مبحث زیبایی و زیبایی‌شناسی از دوران قبل از سقراط تا حدی به صورت موضوعی فرعی مورد توجه هنرمندان و هنرشناسان و فلاسفه بود تا این که در قرن هجدهم باوم گارتن آن را به عنوان شاخه‌ای از علوم ثبت کرد. سپس فشنر زیبایی‌شناسی را بر اساس بررسی تجربی یا استقرایی آثار هنری پایه‌گذاری کرد.

هیدگر می‌گوید: زیبایی راهی است که در آن حقیقت به گونه‌ای بنیادین چون ناپنهانی روی می‌نماید، از این رو، به زبان آمدن، هنر را در گوهر خود تبدیل به شعر می‌کند. این‌سان آفرینش باری دیگر به زبان آمدن حقیقت است. آفرینش از هنرمند می‌گذرد، و از جهان اثر او نیز می‌گذرد و به آشکارگی تبدیل می‌شود. هنر با اندیشیدن یکی می‌شود. به همین دلیل نسبت اصیل با اثر یافتن، با پاس داشتن دانستنی است. (احمدی، بابک، ۱۳۷۴). حقیقت و زیبایی ص ۵۳۵

در نظر هیدگر، حقیقت ذوات موجود در اثر هنری (بنیاد) نهاده می‌شود. «نهاده شدن» در اینجا یعنی سکنا گزیدن و مقام گرفتن. وجهه هنری یک اثر هنری مبتنی بر این امر است که همواره «عالمی» در اثر هنری متجلی می‌شود و در واقع عالم - به معنای یک گشایش و فتوح خاص برای انسان - در افق و در ساحت زمین (خاک) صورت می‌بندد. (ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۸۰) تأملی در مبانی نظری ص ۱۰۲)

پس با اذعان بیشتر فلاسفه به کارکرد هنر به مثابه پدید آورنده رازهای مکنون هستی که بجز زیبایی و کمال نمود دیگری ندارد با این کلام و تصدیق هایدگر به جمع‌بندی و متمیم این گشوده‌کلام می‌پردازیم:

« شعر نامیدن، بنیادین هستی و گوهر هر چیز است... تمام آن چیزهایی را آغاز می‌کند که زبان، بارها، دیرتر پیش می‌کشد. شعر فراتر از هر نشانه و هر آوا، ساحت بنیادین اقامت آدمی در جهان است... شعر همه چیز را به موقعیت نخستین آن بازمی‌گرداند. انگار برای نخستین بار دیده می‌شوند. شعر از میان بردن فاصله هر چیز است با جهان، و به این اعتبار خانه گرفتن هر چیز است.» (همان ص ۵۳۹)

زیبایی‌شناسی، حلاج

در شعر، ظهور هر عاطفه و احساس در قالب زبانی مخیل شکل می‌گیرد و با موسیقی مناسب و هماهنگ، توان تاثیر و القا پیدا می‌کند. بنابراین زیبایی زبان، موسیقی و تخیل در ساختار، و زیبایی محتوا در بخش ژرف اندیشه و بافتار، ارکان سازنده زیبایی شعر است. زیبایی شعر در بخش برونی شامل زیبایی زبان، زیبایی موسیقایی و زیبایی تخیل است. در بخش درونی یا محتوا هم شامل عناصر عاطفه یا احساس، اندیشه و معنی است. بخش سوم هم زیبایی حاصل از هماهنگی می‌باشد. حوزه‌ای دیگری که می‌توان هنر شاعران را تفسیر و تأویل کرد هرمنوتیک است. مطلب اصلی در هرمنوتیک «انکشاف معنا» است و این امر به مسئله «زبان» و «تفکر» مؤدی می‌شود. سخن اصلی در طریقه هرمنوتیک این است که در هر نحوه «تفکر»، حضوری هست و حصولی که با حضور و حصول در انحای دیگر تفکر متفاوت است. بنابراین در تفسیر و تأویل کتب مقدس یا شعر شاعران در ابتدا باید روشن شود که رجوع تفکر در آنها به کدام حضور و کدام حصول است. (همان ص ۱۰۴)

توجه به معنا و مفهوم کلمات بکارگرفته شده در شعر شاعری چون حلاج، از اهمیت بسیاری برخوردار است. زیرا بسیار آشکارا بیان‌کننده سمت و سوی رجوع تفکر اوست که حضور در آن به تجلی وحدانیت در قلمرو فتوحات معنوی او منجر گشته و حصول در آن، اوج تجلی مطمح زیبایی‌شناختی در اشعار او را خلق کرده. برای نمونه قطعه‌ای از اشعار او را از کتاب ترجمه شعرهای حسین بن منصور حلاج نوشته بیژن الهی صفحه ۱۷ پیش چشم می‌آوریم:

آنکه چشمم بدوست در خلوات
حاضر و غایب است بر نظرات
«ببینی مرا مگر به شنید،
داری ار گوش جانب کلمات:
کلماتی بدون شکل و بیان،
نه به مانند نغمه اصوات.»
و تو گویی که خود مخاطب خویش
بوده‌ام، رو به روی ذاتاً ذات؛
حاضر غایب قریب بعید
که صفت خود نمی‌شود به صفات؛
از دلم بیشتر به دل نزدیک،
به نهان چون شراره خطرات.

در وصیت‌نامه حلاج اعتقاد راسخ او بر خلق تمام و کمال زیبایی آشکارا پیداست. او در این مناجات می‌نویسد: «شهادت می‌دهم به عظمت کبریای تو، که هر چه اراده کرده‌ای و مقرر فرموده‌ای، همان خواهد شد! چون تویی در آسمان خداوند و در زمین خداوند! تویی که از ورای کائنات، آنگونه که اراده فرموده‌ای می‌درخشی. مانند آن روز که برای نمایان شدن، به حکمت مشیت «زیباترین شکل»

(انسانی) را آفریدی. شکلی دارای روح تا معرفت و اختیار تو را شهادت دهد.» (ماسینیون، لویی (۱۳۸۴) طواسین حلاج. ترجمه: محمود بهفروزی. ص ۲۶۰)

الف-۳) احساس و عاطفه

حس و انفعال و عطوفتی که در یک هنر وحدانی ملموس می‌شود به طور حتم دارای شیوه جذّاب و خاص برانگیخته‌شدن عواطف ما در درک زیباشناسانه است. در این برخورداری، اوج لذت ادراک و سرریزش احساس هنگامی رخ می‌نماید که قوه خیال، بر عوالم مثالی دست دراز کرده و با شهود مثال‌ها ازلی باطنی روشن از آنچه اعلای تجلی و زیبایی و نگرشی مصفاست می‌یابد. این در حالیست که اکثر نظریه‌پردازان و فلاسفه و عرفا، از چنین تجربه و حالتی که دهلیزی بر زیبانگاهی و حسن-آلودگی روان می‌گشاید، به تعبیر عشق یاد می‌کنند.

احساس و عاطفه، فلاسفه، عرفا

سبزواری در مجموعه رسائل اعتقاد مبحث ذوق تالّه را مطرح می‌کند که نشأت گرفته از عاطفه سرشار و حسی شهودی و اشراقیست. او چنین شرح می‌گوید: «نزد بعضی از حکما حقیقت وجود، حقیقت یکتایی است بلکه مانند وحدت و یگانگی است، اما ماهیات، به قاعده اصله‌الماهیة، موضوع کثرت‌اند. پس نزد ایشان ماهیات امکانی یعنی ممکنات به انتساب به وجود، موجودند در صورتی که واجب، مانند وجود است و این مکتب را ذوق تالّه گویند» (سید حسین امین. وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی، ص ۱۹)

از نظر ملاصدرا عاشق تا تصویر معشوق را در خود خلق و آنرا در قلب خود حک نکند، عشقی صورت نمی‌بندد و تا قبل از خلق این تصویر، نه کسی عاشق است و نه کسی معشوق... او تصویری را که عاشق از معشوق در حاق قلب خود خلق می‌کند را تصویری تمثیلی می‌داند عاشق به واسطه «استحسان» توانسته خلق کند. (ربیعی، هادی. جستارهایی در چیستی هنر اسلامی ص ۱۲۰)

به تعبیر ملاصدرا: «عشق همانا، افراط در شوق به اتحاد است...» و مراد از اتحاد عاشق و معشوق، اتحاد نفس عاشق است با صورت معشوق که متدرع (= راسخ و نافذ) در ذات عاشق می‌باشد و این همان حضور دائمی معشوق نزد عاشق است. (همان ص ۱۲۲)

پس «استحسان شمایل معشوق» و «تمثیل صورت معشوق» لازمه یک حس هنری و زیبایی‌شناسانه است.

احساس و عاطفه، حلاج

قوام و دوام خیالات خادر و محاکات و صورتگری‌های آفاق و انفس عالم باطن و خلق واکنش روانی و حسی و عاطفی سرشار از شور و عشق و مستی، به ثبت آن به بهترین شیوه و گویش بستگی دارد و عارفان پارسی زبان که بسیارند در شمارش، به نغزترین شیوه بر این مهم فایق آمدند. از همین روست که دکتر زرین کوب در کتاب *شعله‌ طور*، در تایید اصالت زیبایی اشعار حلاج نگاشته: «درخشانترین عنصر ترکیبی در طواسین حلاج قدرت احساس روحانی و فخامت بیان در تصویر حیات دینی است، و این هر دو ویژگی، صمیمیت و صداقت او را در شطحیات نشان می‌دهد.» (زرین کوب، عبدالحسن. *شعله‌ طور*، درباره‌ زندگی و اندیشه‌ حلاج. (ص ۱۵۶)

« دیوان حلاج به عنوان یک مجموعه شعر، در جای خود یگانه است. نه مدح دارد نه هجا، نه فخر دارد نه رثا. عشق در آن نقش چشمگیر دارد. اما نه عشقی که بنیاد آن بر هواست» (ص ۱۴۵)

« اینها مناجات است، اما هیچ چیز بیش از آنها به عاشقانه‌هایی که از زبان یک مست حق، یک سرگشته راه خدا برمی‌آید شباهت ندارد. همه احوال عاشقانه در آنها هست - شکایت از فراق، امید به وصال، فریاد از هجر و پوزش از تقصیر». (همان ص ۱۴۷)

همچنین در دیوان حلاج تمام ابیات به شکلی کامل و بارز عامل سُرایش و دیدگاه او را به عرصه ظهور گذاشته است. اشعار، عاطفه‌ای غنی و سرشار از برون‌ریزی عینی یا ذهنی، اندیشه‌ای ناب که حاصل نظام تفکری غنی و متعالی‌ست، معناگرایی تراویده از یقینی سرشار و ایمانی کامل و عشقی جمیل است را بیان می‌کند.

تافت بر جان و دلم انوار عشق ای هزاران جان و دل ایثار عشق
عندلیب از عشق چون شد یار گل شد ببوی عشق او گلزار عشق

(شیرازی، داوود (۱۳۴۳) دیوان منصور حلاج. با شرح مبسوطی درباره‌ مکتب عشق الهی. ص ۱۰۳)

و یا

با عشق می بر آورم از عقل صد دمار عقل آفت است هیچ مگو تا بر آور
همچون حسین در تتق عالم خیال هر دم هزار شاهد زیبا بر آورم

(همان ص ۱۱۱)

تویی به لطف درآمیخته بمن یا من میان جان و بدن اتصال می‌بینم
مگر به شأن تو نازل شده‌ست آیت حسن که در تو غایت حسن و جمال می‌بینم

(همان ۱۱۴)

روزبهان البقلی در شطحیات، از زبان حلاج چنین شرح می‌دهد: «خداوند پیش از خلقت، پیش از حکمت خلقتش در وحدانیت با خویش هم کلام بود. کلامی غیرقابل بیان با لفظ و شکوه و عظمت ذات خویش را در خویش مشاهده می‌کرد. این سادگی تام و تمام تحسین خویش و این لهله عشق است « که ذات او، ذات ذات است». فراتر از هر ذات صفاتی در انزوای کامل خویش (انفراد) خدا اینگونه خود را دوست می‌دارد و با عشق، ستایش و تجلیل می‌کند. این اولین تجلی عشق در ذات الهی است که بعدها تعدد صفات و اسامی او را معین می‌کند.

ب) تطبیق نگاه زیبایی‌شناسانه نشأت گرفته از وحدت بر اشعار حلاج

سید حسن نصر، وظیفه زیبایی را در مرتبت ناسوت و مکانت گیتی، هدایت بشر به سوی سرچشمه این زیبایی، یعنی آن مکانت الهی و موطن حقیقی انسان می‌داند. این امر تاکیدی بر نگرش افلاطونی در مورد ذوات و مثال است. (ربیعی، هادی. جستارهایی در چیستی هنر اسلامی ص ۲۰۸)

اگر این ابیات از منظر زیبایی‌شناسی نگاه وحدانی مورد تفحص قرار گیرد، و الفاظ ناآشنا، غریب و گزینش شده و قابل تأمل در ادبیات گفتار او را به کنار بگذاریم، به جدّ می‌توان حال استغراق شاعر در عالم الوهیت، درست زمانی که عقل در پی کنکاش گنه هستی در وادی حیرت و حیرانی بازمی‌ماند را درک کرد. این وادی نه تنها مقام ضلالت نیست، بلکه خالق این کلام و ابیات تراویده از آن محل، احساس قُربیست که لازمه عشقی روحانی بوده.

حتی می‌توان عاملی که در گیسور جان او آتش شوق و گفتگو و خلق شطحیات و اشعار برانگیخته را، رابطه عمیق زیبایی و حُسن با عنصر عشق دانست؛ زیرا حلاج علاوه بر جمیع صفات ذکر شده برای خداوند، صفت عشق را نیز بر او منتسب می‌داند و چه بسا برترین صفت؛ چون او در نگارش عقاید خود و شناخت مراتب وجود اینگونه می‌نویسد: «آنکه در او نظر کرد از صفت عشق به کلیت صفت عشق، زیرا که عشق در ذات او را صفات بود به جمیع معانی.»

او از وجود و جلوه‌ای سخن می‌راند که در بُعد زیبایی‌شناختی متعلق به رمزپردازی و هنر است. حالات شیفتگی حاصل از عشق او چنان آمیخته به کلام وحدانیست که خودش خودش را انکار می‌کند. «چنین عباراتی هنگامی بر زبان عارف جاری می‌شود که احساس کند به حقیقت توحید رسیده است و سراپایشان از توحید «متلون» شده باشد.» (ماسینیون، لویی (۱۳۸۴) طواسین حلاج. ترجمه: محمود بهفروری. ص ۱۴۸)

ج) نتیجه

با جستار در اندیشه حلاج و تطبیق آن بر مبانی زیبایی‌شناسی هنر شاعری از دیدگاه وحدانیت، پاسخ به اینکه چگونه درک وحدانیت، دیدگاهی زیبایی‌شناسانه به عرفان و جهانبینی حلاج داده است را مستلزم بازجست عقاید توحیدی می‌کند. بدیهی است با مبرهن شدن نظرات او و کلام راسخ توحیدی در اشعارش، می‌توان بر اصالت ایمان وحدانی او صحه گذاشت و بر دعوی ناروای الوهیت او که به شطحیات و اشعارش نسبت داده‌اند، با طرز تلقی که حلاج در طواسین، با الهام از آیات قرآن در آشکار ساختن عقایدش مبنی بر معیت حق با خلق بیان داشته، خط بطلان کشید و او را عبدی موحد دانست.

اینکه چگونه درک وحدانیت، دیدگاهی زیبایی‌شناسانه به عرفان و جهانبینی حلاج داده باشد، با رجوع بر این بازده‌اثر که تمام مراتبی که از اعلاّی ذات باریتعالی تا وجود موجود در کلام حلاج وجود دارد و در آثارش معتقد بر این بوده که خداوند در ذات یگانه و وحید خود شادی و عشق و زیبایی را اراده کرده، می‌تواند مؤید و رسای این امر باشد.

بیان معرفت حلاج از دریچه سرایش و شاعری همچون دیگر عارفان شهیر، بجز مناجات و هم‌کلامی مدام روح متعالی او با روح الهی که سرمنشأ عشق بوده نیست و تا حد بسیار زیادی مُعید وحدت ناشی از تصوّر جلوه کاملی از رؤیت جلال و جبروت حق-تعالی در جهانبینی زیبایی‌شناسانه اوست.

با تتبع در کتب مرقوم شده حلاج و آشکار ساختن عقایدش مبنی بر معیت حق در تمام احوال، عشق، قرب الهی و استحسان کامل وجه الله را می‌توان از عوامل مؤثر در خلق قالب شعر برای بیان چنین فلسفه و عقایدی که قلزمی خروشان از حرف و بیان

و غریبو است دانست. او آنچنان غریق این قرب است که در خطاب خود به صورت اول شخص مفرد، خواه از زبان محمد (ص) یا ابلیس یا... می‌سراید و این نشانهٔ ابدیت و خلق وجه حال است در بیان رسای او.

اصلی‌ترین ویژگی زیبایی‌شناسانهٔ اشعار حلاج از منظر وحدت وجود و تجلی در نگاه او و رد پای آن در اشعارش این است که بر مبنای تشکیک صدرایی که آشکارا ملاصدرا از او الهام گرفته است تطبیق دارد. حلاج می‌گوید «و او را برگزید به مثل این صفت‌ها از فعل خود که مبدأ کرد از معنی ظهور در آن شخص که به صورت خود بادی کرده بود، هم چندان جواهر و عجایب پیدا کرد. چون در او نگاه کرد، او را در ملک آورد، در او تجلی کرد و از او تجلی کرد»، این سخن و عقیده‌اش هیچ تمایزی با ملاصدرای حکیم ندارد که در قرن‌ها پس از حیات او اظهار داشته «موجودات چیزی نیستند جز شعاع‌ها و پرتوهای نور حقیقی و وجود قیومی _ جلت کبریا _ جز آنکه برای هر وجودی صفاتی ذاتی و معنای عقلی‌ای هست که ماهیات نامیده می‌شوند.

بازتاب چهار سفر ملاصدرا نیز با ذومراتب ساختن عقاید حلاج بر چهار وهله تطبیق دارد. در طواسین، بخش هفتم طاسین المشیه او با چهار دایرهٔ تو در تو به شرح چهار مرحلهٔ دور از دسترس علم الهی می‌پردازد. حتی در شرح معرفت خویش نیز چهار سطح آورده. چنانچه بیان داشته:

مرحله اول: آنکه خود را مدح کرد به نفس خویش. مرحله دوم: آنکه به صفت خویش صفات خویش را ثنا گفت. مرحله سوم: آنکه به اسم خویش اسماء خویش را ثنا گفت. مرحله چهارم: به همه صفتی ذات خویش را و ثنای خویش را ثنا گفت. اظهار فنا و نیستی هم از بارزترین ویژگی زبان و کلام اوست زیرا حلاج عامل ایجاد حجاب ما بین بنده و رب را اسم می‌داند. چنانچه نامیدن تعینات خود موجبات تفریق و جدایی و کثرت‌مندی از واحد را موجب می‌شود، پس او از فنا و بی‌نام و نشانی می‌گوید تا به زیبایی تمام وحدت وجود و شهود بازگردد.

منابع

۱. احمدی، بابک. (۱۳۷۴). حقیقت و زیبایی. نشر مرکز. تهران.
۲. الهی، بیژن (۱۳۵۴) ترجمه شعرهای حسین بن منصور حلاج. خرداد ۸۶. تهران: نشر شعر پاریس.
۳. بلخاری قهی، حسن. (۱۳۸۸) مبانی عرفانی هنر و معماری. چاپ دوم. تهران: سوره مهر.
۴. تدین، عطاء الله (۱۳۸۷) جلوه‌های تصوّف و عرفان در ایران و جهان. چاپ چهارم. تهران: تهران
۵. خامنه‌ای، سید محمد و صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۳)، اسفار اربعه، جلد اول. تهران: موسسه بنیاد حکمت اسلامی
۶. ربیعی، هادی. (۱۳۹۸). جستارهایی در چیستی هنر اسلامی. نشر فرهنگستان هنر. تهران.
۷. ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۸۰) هنر، زیبایی، تفکر: تأملی در مبانی نظری هنر. چاپ چهارم. تهران: ساقی.
۸. زرین کوب، عبدالحسن (۱۳۷۷) شعله طور، درباره زندگی و اندیشه حلاج. تهران: سخن.
۹. سید حسین امین. (۱۳۷۶). وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی، چاپ بعثت، تهران.
۱۰. شیرازی، داوود (۱۳۴۳) دیوان منصور حلاج. با شرح مبسوطی درباره مکتب عشق الهی. انتشارات کتابخانه سنایی
۱۱. لطفی، محمدحسن. (۱۳۶۶) دوره آثار فلوطین، تاسوعات، نشر خوارزمی، تهران.
۱۲. ماسینیون، لویی (۱۳۸۴) طواسین حلاج. ترجمه: محمود بهفروزی. چاپ دوم. تهران: علم.
۱۳. مدرس مطلق، سید محمد علی، (۱۳۷۹). رساله در وحدت وجود، نشر پرسش، تهران.